

## نوشتِ اول

می شنویم، می بینیم، احساس می کنیم، می خوانیم.  
وقتی می نویسیم دستمایه مان همه ی این حالات است اما آن چه می نویسیم در مورد این حالات و یا آمد و شد این حالات نیست بلکه بازتابی از خود ما است که در گذری از این حالات، چیزی دیگر از این حالات را که در حال آن حالات نبوده و یا دیده نمی شده دیده ایم و وادار به نوشتن شان می شویم تا گذر از آن حال را در حالی دیگر که حق حال است رقم بزنیم. وقتی نوشت ما حال دیگری از حالات باشد موضوع آن، موضوعی ندیده است و حرفی که از ندیده و ندیدنی و از دشوار می آید به سادگی دیده نمی شود. نوشتن اگر رسالتی داشته باشد با همین باور و با این عادت است که جذاب، موثر و ماندگار خواهد بود.

در کنار ویا در پس هر واقعیتی حقیقتی است که عموماً آن حقیقت یا پنهان است و یا پنهان اش کرده اند. وقتی وادار به نوشتن می شویم در واقع می خواهیم گاهی آن حقیقتی را که پنهان کرده اند نشان بدهیم و گاهی حقیقتی که پنهان است را آشکار کنیم و گاهی هر دو را وقتی در مرزی مشترک به کنار هم می رسند. هنر نوشتن همین جا است و اگر در یک متن هنری غیر از این معنار را باور داشته باشیم هنوز به باور هنر نرسیده ایم.

همه‌ی متن‌های مانده و ماندنی با دشوار با ندیده با ندیدنی تکوین پیدا کرده‌اند. هر متن ماندنی سال‌ها و قرن‌ها طول کشیده تا دیده شود. فهمیده شود. متن‌های ماندنی از حالات دشوار و ندیده‌ای می‌آیند و یا آمده‌اند که خواست ما و عطش ما هستند اما نتوانسته‌ایم و نمی‌توانیم بدون این متن‌ها که از پس حالات دشوار و ندیده می‌آیند و عطش ما هستند درک‌شان کنیم. حتی اگر به یک متن تاریخی که قرن‌ها از وجود آمدنش گذشته نگاه کنیم می‌بینیم که نویسنده‌ی آن متن در حین نگارش وقایع روزگارش در میان سطوری که نوشته است جابجا قضاوت‌ها و برداشت‌های خودش را از حالت روزهایی که بر او گذشته و ظاهراً بر زبان و رفتار کسی نرفته را نوشته است. این قضاوت‌ها در متن، همان حالات دشوار و ندیده آن روزها است که نویسنده آن‌ها را با تأنی دیده و ثبت کرده است و باعث شده متن‌اش خواندنی و ماندگار شود.

در متن‌های ماندنی رازی نهفته است اما این متن‌ها راز نیستند بلکه توانسته‌اند افشای رازی کنند که جز با راز بیان نمی‌شود و این راز بر صفحه‌ی سفید که می‌نشیند ما وقت زیادی خواهیم داشت تا به آن نگاه کنیم و کشف‌اش کنیم. وقتی آموختیم چگونه رازها را کشف کنیم متن‌های روبرو را آسان‌تر می‌فهمیم و می‌توانیم جزئی از رازی باشیم که با آن، رازهای خودمان را بنویسیم.

در این باور، ساده‌نویسی دیگر معنی‌ی ارتباط آسان با متن نیست چون هیچ متنی ساده نیست و این خالق متن است که حالات دشوار و ندیده را از پشت پرده بیرون می‌آورد تا دیگران هم چیزی از آن چه او دیده است ببینند. قضیه بر سر آن شییی یا حالی است که شاعر به تنهایی در پس پرده دیده است. هرچه شاعر در حالت دیدن و کشف‌هایش قناعت بیشتری داشته باشد طبیعتاً متنی که ارائه می‌دهد آسان‌تر و همگانی‌تر می‌شود. اما اگر دغدغه‌ها و تاملات شاعر بیشتر و مداوم‌تر باشد عمیق‌تر می‌شود و از عمق جز عمق انتظار نیست. و برای نگاه کردن به عمق راهی جز رفتن به عمق نیست و آدمی برای پیدا کردن خودش که در سطح گمشده است باید عمیق شود و به عمق رود.

**سردبیر**